عکس: نسترن دادجو | فرهیختگان

رضا کیانیان در چهارمین قسمت از مجله تصویری «قاف»:

می‌گویند از فیلمی حمایت می‌کنیم که فروش دارد

ساعت ۲۲ دوشنبه ۹ بهمن‌ماه چهارمین دفتر از مجله تصویری قاف با اجرا و سردبیری اکبر نبوی در فضای مجازی منتشر شد. اکبر نبوی در ابتدای این قسمت از برنامه با اشاره به بازخوردهای گفت‌وگوی سوم مجله قاف گفت: «همان‌طور که دفتر قبلی قاف را تماشا کردید، ما با آقای اصغر پورمحمدی، مدیر اسبق صداوسیما گفت‌وگویی داشتیم. ایشان در این برنامه، دقایقی را درباره برنامه نود و قطع ارتباط آقای فردوسی‌پور با صداوسیما صحبت کردند. خیلی دوست داشتم که در ادامه آن گفت‌وگو پاسخ و یا توضیحات آقای فردوسی‌پور را هم بشنوم و با ایشان هم گفت‌وگویی داشته باشم. از آقای فردوسی‌پور خواهش کردم ولی به دلایلی ضمن اینکه تشکر کردند، عذرخواهی کردند از اینکه در مجله قاف حاضر بشوند. در آن مصاحبه آقای پورمحمدی به آقای ضرغامی، رئیس اسبق صداوسیما هم اشاره‌ای داشتند. آقای ضرغامی در پایان یکی از جلسات هیات دولت نسبت به آنچه که آقای پورمحمدی گفته بودند هم یک واکنش کوتاه ویدئویی داشتند. برای آقای ضرغامی هم پیامک فرستادم که اگر تمایل دارند بیایند و توضیحات ایشان را هم بشنویم که آقای ضرغامی پاسخی ندادند. این توضیح را عرض کردم از باب اینکه بدانید اگر من در آغاز برنامه قاف گفتم: «قاف به دیالوگ و گفت‌وگو اعتقاد دارد»، سعی کردیم رعایت کنیم و صحبت‌ها، دیدگاه و نکات دوستانی که در برنامه حرفی از آنها زده می‌شود و اهمیت هم دارد بشنویم و برای شما منعکس کنیم.» میهمان دفتر چهارم مجله تصویری قاف رضا کیانیان بازیگر سینمای ایران بود. در ادامه متن گفت‌وگوی اکبر نبوی با او را بخوانید.

در این دفتر مجله تصویری قاف در خدمت یکی از هنرمندان، قدیمی سینما و تلویزیون هستیم. جناب آقای رضا کیانیان، آقای کیانیان الان مشغول کاری هستید؟

سریالی قرار است آقای کمال تبریزی بسازند و من در آن بازی می‌کنم.

در چه ژانری؟ اجتماعی، عاشقانه؟

اجتماعی و عاشقانه. چون آقای تبریزی را نمی‌شود حدس زد.

در چند قسمت؟

دقیقا نمی‌دانم اما باید حدود ۲۰، ۲۵ قسمت باشد.

حال و احوال سینما الان چطور است؟

این را از من نباید بپرسید؛ این را باید از کسانی بپرسید که الان در سینما هستند.

الان چند سالی است که در سینما حضور ندارید؟

من دو سال پیش کار آقای باشه‌آهنگر را بازی کردم و بعد از آن کاری نداشتم. فعلا سریال‌های نمایش خانگی و اینها را دارم.

اگر بخواهید مسیر سینما را طی ۳۰ سال گذشته مروری کنید، چون دهه ۶۰ دهه خاصی است و آن را کنار می‌گذاریم، از دهه ۷۰ به این طرف از بازیگری و سطح بازی‌ها و... چه ارزیابی‌ای دارید؟

اجازه دهید کمی به عقب‌تر برگردم.

چقدر عقب‌تر؟

یعنی خیلی عقب‌تر، یعنی به زمانی که انسان چطور آفریده شد.

هرجا دوست دارید بروید (باخنده).

درست است که خنده‌دار است اما کمی گریه‌دار هم هست. ما پنج هنر اصلی داریم که در وجود ما بوده و بعدا با پیشرفت‌ها و اختراعاتی که کردیم، هنر ششم، هفتم و هشتم را به‌وجود آوردیم؛ مثلا زبان ادبیات را به‌وجود آورده. دوربین عکاسی سینما را و اینترنت هنرهای دیجیتال را. آن پنج هنر اولیه که شامل تئاتر، موسیقی، معماری، رقص و مجسمه‌سازی است، از کجا آمده‌اند؟ هر بچه‌ای در هر گوشه‌ای از جهان با هر طبقه اجتماعی و رنگ پوست که متولد می‌شود این پنج تا را با خود دارد، یعنی از بچگی از موسیقی خوشش می‌آید و لذت می‌برد، چون در شکم مادرش هم صدای ضربان قلب مادر برایش موسیقی بوده. بعد از مدتی هم وقتی بزرگ می‌شود با موسیقی همراهی می‌کند. هر بچه‌ای را در هر جای دنیا که ببینی؛ با یک ریتمی خودش را تکان می‌دهد.

نانای‌نای.

بله، مثلا پسر من آن موقع با «انجز وعده» می‌رقصید. یک بچه کمی که بزرگ‌تر شود بدون اینکه کسی به او یاد دهد با مداد نقاشی می‌کند یا موادی به او بدهید با آن حجم می‌سازد. این خیلی نکته اساسی است که هر کسی که می‌خواهد خلقت انسان را توضیح دهد، باید بگوید چرا انسان این پنج هنر را با خودش دارد؟

بله، چه رازی دارد؟

اگر ما به خدا اعتقاد داریم، خداوند در وجودش گذاشته، بعد ما چطور می‌توانیم جلوی غریزه بشر را بگیریم و بگوییم این قسمت از غریزه تو غلط و این قسمت درست است. همان‌طور که بچه شیر مادرش را بدون یاددهی می‌خورد، از هنر هم لذت می‌برد.

مثل نفس‌کشیدن.

حالا نفس‌کشیدن بی‌اختیار است اما بچه وقتی گرسنه می‌شود، خودش ونگ می‌زند و از مادر تغذیه می‌کند. ما به‌عنوان بشر یا کسانی که قدرت تصمیم‌گیری به ما دادند، چه جوری در کار خداد خالت می‌کنیم و می‌گوییم این بخش از کار خدا نعوذبالله غلط بوده و این بخش درست بوده! این موضوعی که می‌خواستم از خلقت بگوییم. هنوز هم همین طور است. میلیاردها سال دیگر هم بگذرد باز همین است. این در وجود بشر چیست؟ آیا می‌توانیم این را محدود کنیم؟ تا به حال هیچ دولت، حکومت و قدرتی نتوانسته آن را محدود کند. وقتی محدود هم شود، باز می‌آید. چون در وجود همه است.

از جای دیگر سردرمی‌آورد. گفت پری رو تاب مستوری ندارد...

جلوی این را بگیریم، این می‌رود اما فرد بعدی و بعدی می‌آید. آیا ما باید با طبیعت و خلقت سازگار باشیم یا نباشیم؟ حکومت‌هایی مثل شوروی سوسیالیستی، چین، کوبا، آلبانی و... که در آنها انقلابی صورت گرفته و آنها هنرمندان را محدود کردند که چه بگویید و چه نگویید و چه بسازید و چه نسازید، آیا پیروز شدند؟ ما در شوروی چند فیلمساز بزرگ داشتیم که به تاریخ سینما مربوط هستند؟ چرا الان نداریم؟ در چین چند کارگردان بزرگ داشتیم اما الان چرا نداریم؟ حالا کوبا صنعت سینمای خاصی نداشته و الان هم ندارد.

کوبا خیلی صنعت سینمایی نداشته است. والیبال یا بسکتبالش خوب است.

چون بیرون از غرایز ما حرکت کرده و غرایز ما را نسبت به زیبایی محدود می‌کنند. ببینید ذات هنر زیباست و ما را به سمت زیبایی سوق می‌دهد. همان‌طور که خداوند خودش زیباست و زیبایی را دوست دارد، در وجود ما هم این را گذاشته، یعنی بشرجان راهت این است، پس نباید غرایز ما نسبت به زیبایی محدود شوند. ولی آیا سیاست در وجود ما گذاشته است؟ ما سیاست را از والدین یا جامعه یاد می‌گیریم؛ از همان کودکی که به ما می‌گویند فلان جا رفتیم این کار را نکن یا به فلان چیز دست نزن یا فلان حرف را نزن. این ماسک‌های متفاوت مدام روی صورت ما می‌نشیند تا وقتی بزرگ شویم و از دنیا بیرون برویم. منظورم این است که هنر ذاتش مال انسان است. حیوانات هم دارند. کلاغ هم لانه‌اش را آرایش می‌کند. در لانه‌اش آینه و چیزهای زیبا قرار می‌دهد. ذات موجودات توجه به زیبایی است. اگر ما بیایم زیبایی را محدود کنیم، فکر می‌کنم مشکل در ماست، نه در بقیه. اینکه هنر به‌عنوان هنر موظف، هنر متعهد یا... باشد. خب اینها از کجا می‌آید؟ از قدرتی می‌آید که می‌گوید تو باید این کار را کنی! حالا یک وقتی هست که قدرت آن قدرتی نیست که اختیارات دستش است، بلکه یک تفکری است که در جامعه جریان دارد.

بله، یک ایدئولوژی است.

مثلا شما فکر کنید که قبل از انقلاب تمام جریانات سیاسی چپ و راست می‌گفتند هنر در خدمت فلان چیز باید باشد. این غلط بود. از آن طرف هم قرار بود هنر در خدمت آن طرف باشد. اصلا مگر قرار است هنر در خدمت یک چیزی باشد؟ ما هنر را نمی‌آموزیم، هنر در وجود ماست. بعضی از ما این را به‌عنوان شغل یا خلاقیت ادامه می‌دهیم اما برخی که ادامه نمی‌دهند هم در وجودشان به آن علاقه دارند. شما کسی را پیدا نمی‌کنید که از یکی از پنج هنر خوشش نیاید. بالاخره خوشش می‌آید. بسته به اینکه شما چگونه بزرگ شده‌اید از یکی یا همه اینها خوش‌تان می‌آید. اما وقتی بچه است از پنج هنر خوشش می‌آید. قواعد اجتماعی و خانوادگی که بر ما سوار می‌شوند، ما را از ذات خودمان دور می‌کنند. هنرمندان کسانی هستند که به ذات خودشان نزدیک هستند و این را ادامه دادند یا نتوانستند ادامه ندهند. یکی از آهنگ‌سازان معروف آلمانی از فقر داشته می‌مرده، زنش می‌گوید برو هر کاری می‌توانی بکن و یک لقمه نان بیاور. او که یک ملودی در سرش می‌چرخیده، می‌رود بیرون و سرش را زیر برف می‌کند که یخ بزند و ملودی از سرش بپرد اما این اتفاق که نمی‌افتد، بنابراین دست خالی به خانه برمی‌گردد. بعضی‌ها هنر را انتخاب می‌کنند، اما یک چیزی در وجودشان هست که آن را انتخاب می‌کنند و درواقع مثل شغل نیست! یک هنرمند در ذات اولیه آفرینش کار می‌کند. بله هنر می‌تواند در خدمت این و آن باشد، اما این هنر، هنر سفارشی است و ماندگار نیست. تمام آثار دوران آقای استالین ماندگار نیست، اما قبل‌ترش هنرمندان بزرگی بودند که کارهای بزرگی کردند و آنها برای ما مانده‌اند، مانند فیلم «رزمناو پوتمکین».

آیزنشتاین.

وقتی آیزنشتاین صحبت می‌کند، درست است که کمونیست است اما فن تدوین را به ما می‌آموزد. چیزی که از او مانده نه شعارهای انقلابی‌اش، که فن تدوین است. من هم ممکن است شعاری بدهم اما آنها از من باقی نمی‌ماند. اما احتمالا کتاب‌هایی که درباره بازیگری نوشته‌ام باقی می‌ماند یا بازی‌هایی که بگویند آنجا آن‌طور بازی کرده.

چند نقش خاطره‌ساز.

بله. کدام فیلم بوده که توانسته دولتی را جابه‌جا کند؟ آیا در تاریخ، شما چنین فیلمی را سراغ دارید؟

نه.

پس چرا جلویش را می‌گیرند؟ از چه چیزی می‌ترسند؟ کدام شعر یا کتابی بوده که پایه‌های دولتی را سست یا سفت کند؟ هیچ‌کدام. ما از آن طرف هم فیلم ساختیم دیگر. آن فیلم توانسته پایه‌های دولت فلانی را سفت کند؟ نه. وقتی که به تاریخ نگاه می‌کنیم، چنین چیزی وجود ندارد، پس از چه چیزی می‌ترسیم؟ چه احتیاطی باعث شده که ما به هنر دهنه بزنیم و بگوییم این طرفی نرو و آن طرفی برو؟ ما می‌دانیم که هنر هیچ وقت به هیچ طرفی نخواهد رفت. شما زورت را می‌زنی اما همیشه بچه‌هایی به وجود می‌آیند که کارشان را انجام می‌دهند. هنر برای هنر هم غلط است. هنر برای چیزی نیست. هنر خودش مستقل است. هنر خودش پدیده‌ای است که در وجود ما هست.

خودش فضیلت ذاتی دارد و با چیز دیگری صاحب فضیلت نمی‌شود.

من الان از دوستان ارشاد یا سیاست‌گذاران فرهنگی یا تلویزیون‌مان همین سوال را دارم. الان سینما کلا دولتی شده. ۱۵ فیلم فارابی می‌سازد، تعدادی هم اوج و تک و توک هم حوزه هنری و جاهای محدود. چند فیلم خصوصی ساخته می‌شود؟ اصلا می‌ارزد که فیلمی به صورت خصوصی ساخته شود؟ کدام دیوانه‌ای پیدا می‌شود که سرمایه‌اش را برای یک فیلم بگذارد که دو سال دیگر بخواهد اکران شود. امسال یک خودکار بخرد، دو ماه دیگر دوبرابر می‌تواند بفروشد؛ چرا باید فیلم بسازد؟ کسی که فیلم می‌سازد، حالا باید منتظر بماند و ببیند که در جشنواره فجر قبول می‌شود یا نه! بعد از جشنواره آیا اجازه اکران خوب می‌یابد یا نه. اصلا شاید در زمان اکران، شورای اکران به او اجازه اکران ندهد! تجارت از این مسخره‌تر وجود ندارد! با این تورمی که هست، دولت راه ساخت فیلم ملی و سرمایه خصوصی را گرفته و همه را به سمت خرید سکه، دلار و ملک هدایت می‌کنند. راه سومی هم وجود ندارد. چرا باید کسی در این شرایط فیلم بسازد؟ چندین سال پیش از طرف مجله «تجارت امروز» به من گفتند بیایید درباره اقتصاد سینما صحبت کنیم. گفتم من اصلا اقتصاد سینما را نمی‌فهمم. راستش اصلا اقتصاد را هم نمی‌فهمم، چون هر وقت مادرخرج شدم، آخرش یک چیزی بدهکار شدم! در نتیجه گفتم یک کسی را بیاورید که در اقتصاد این مملکت باشد که من بتوانم با او صحبت کنم و حرف‌هایمان تئوریک و روی هوا نباشد. معاون اتاق بازرگانی را آوردند که از چپ‌های سابق بود. نشستیم و گفتم من ۵۰ میلیون تومان پول دارم. این را چه کنم که نابود نشود؟ گفت واضح است؛ یا دلار بخرید یا سکه یا ملک. گفتم شما دارید من را تشویق می‌کنید که جزء لشکریان و پیاده‌نظام تورم باشم؛ یعنی وقتی من دلار، سکه یا ملک بخرم، مدام دعا می‌کنم که اینها گران شوند. فکر این نیستم که ارزان شود. خب این چه راه‌حلی است به من می‌دهید؟ گفت راه دیگری نداریم! گفتم شما معاون اتاق بازرگانی هستید، باید به من راه نشان دهید و بگویید این پول را در فلان کار قرار بده و یک مقدار سود ببر، حالا سود زیاد هم نه. گفت پس شما باید پول‌تان را در بانک قرار دهید. گفتم بانک هم که یعنی ربا. درواقع اقتصاددان ما هم نمی‌دانست چه کار باید کرد، چون تنها راهی که گذاشته‌اند همین است و راه دیگری وجود ندارد. با این شرایط چگونه یک سرمایه‌گذار خصوصی فیلم بسازد؟ با این همه می‌آیند می‌سازند و ایرادی هم ندارد. بعضی‌ها فروش می‌کنند و خدا را شکر که چراغ سینما روشن می‌ماند اما همه که نمی‌توانند به آن شکل فیلم بسازند. یک شکل از فیلم‌سازی این هست که فروش دارد. وقتی که آمریکا از آقای فلینی دعوت می‌کند تا یک فیلمی بسازد، در بدو ورود در جلسه مطبوعاتی یکی از خبرنگاران به حالت مسخره از او می‌پرسد حال چیچوفرانکو چطور است؟ آقای فلینی می‌گوید خیلی خوب است و ما امیدواریم همیشه آنها بتوانند فیلم بسازند و فروش داشته باشند، چون آنها هستند که چراغ سینما را روشن نگه داشته‌اند. من آزمایشگاهی که نمی‌توانم این کار را بکنم. من یک آزمایش‌هایی می‌کنم که شاید بشود و شاید هم نه، بنابراین من باید از ایشان تشکر کنم که خرج آزمایشگاه ما را می‌دهد. من هم تشکر می‌کنم از اینها که چراغ سینما را روشن نگه می‌دارند. به نظر من همه چیز جهان باید مثل خلقت رنگارنگ باشد. یک رنگ هیچ‌وقت جوابگو نیست. این کار یک رنگ است. رنگ‌های دیگر هم باید در کنارش باشند؛ مثلا فیلم «نگهبان شب» آقای میرکریمی اکران شد. روشنفکران مملکت نفهمیدند این فیلم اکران شده. آقای میرکریمی چطور باید اطلاع‌رسانی می‌کرد؟ بیلبورد لازم است. تلویزیون باید تبلیغ کند که ندارد. در شبکه GEM هم که بخواهد تبلیغ کند، جلویش را می‌گیرند. جالب است که دوستان ما که این فیلم‌ها را می‌سازند، در این شبکه مدام تبلیغ می‌کنند اما کسی جلوی آنها را نمی‌گیرد. این یک بام و دو هواست. این تناقض‌ها و اینکه هنر را محدود کرده و به آن برچسب بزنیم و بگوییم در جهت موظف است، دنیای هنر را کوچک می‌کند. درست است که یک فیلم هزار میلیارد فروخته است.

کل فروش هزار میلیارد است.

خوب است، دم‌شان هم گرم اما فقط یک رنگ این کار را کرده. رنگ‌های دیگر چه؟ اما فیلم رضا میرکریمی چه؟ عده‌ای هم می‌گویند می‌خواست نسازد!

بله، پاسخ محکمی است!

در نتیجه می‌گویند ما فیلمی را حمایت می‌کنیم که بفروشد. فیلمی که نفروشد را حمایت نمی‌کنیم. خیلی حرف‌ها هست که وجود دارد و باید گفته شود، اما فروش هم ندارند، برای آنها چه کاری انجام بدهیم؟ جشنواره فجر وقتی که برگزار می‌شود، باید شب‌نشینی و مهمانی و عید سینمای ایران باشد. یک سال همه سینماگران زحمت کشیده‌اند. این ۱۰ روز می‌خواهند لذتش را ببرند.

مثل بهار و عید نوروز سینما باشد.

بسیاری از اینها خیلی از شب و روزها در کنار خانواده‌شان نبوده‌اند و حالا دوست دارند دست آنها را بگیرند و با هم به جشنواره فیلم بروند و حرف بزنند و شام بخورند و فیلم‌ها را ببینند. آیا اینجوری است؟ نه. الان فقط فیلم‌های فارابی و اوج بررسی می‌شوند. بقیه آدم نیستند؟ فیلم آقای باشه‌آهنگر که بازی کردم هم از فیلم‌های فارابی بود اما من ایشان را دوست دارم؛ از اولین کارش تا همین الان و آن فیلم را در جشنواره نشان دادند و جایزه اول را هم به او دادند اما بعد اجازه اکران به وی داده نشد. بعد می‌گویند پول خودمان است! مگر شما همگی دستمزدهایتان را نگرفته‌اید؟!

می‌گویند دوست نداریم نشان دهیم. چه می‌خواهید دیگر؟!

ما دوست داریم حاصل کارمان دیده شود و راجع‌به آن حرف زده شود و به نشست‌های مختلف برویم و با تماشاگر حرف بزنیم. این‌ها را قطع می‌کنند. مثل «گزارش یک جشن» ابراهیم حاتمی‌کیا، زمان احمدی‌نژاد گفتند چقدر شده پول فیلم‌ها و گفتند این پولش و بعد آنها را به بایگانی انداختند! قرار نیست ما برای بایگانی فیلم بسازیم. ما برای ارتباط با مردم و دیده‌شدن فیلم می‌سازیم. یادتان باشد تا انتهای زمان دولت خاتمی، جشنواره‌ها طوری بودند که هجوم مردم باعث شکسته‌شدن شیشه‌ها و کنده‌شدن نرده‌ها می‌شد. از دوره آقای احمدی‌نژاد تا الان خوابیده و الان شما می‌گویید سینما را از دهه ۷۰ چگونه می‌بینید، همین‌طوری که برای شما صحبت کردم می‌بینم.

به نظر می‌رسد در کم‌رونقی جشنواره فیلم فجر طی سال‌هایی که فرمودید، یعنی از دوره ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد عواملی دست به دست هم دادند که تا الان کم‌رونق‌تر هم شده. یکی کیفیت آثار بود و بعد هم وقتی پیش آمدیم، تنوع و تکثر تغذیه بصری و تصویری مردم بود. اینها به‌شدت اثر داشتند. اگر کیفیت آثار در همان سطح می‌ماند اما رقبا قدرتمند می‌ماندند، ما اینقدر نزول نداشتیم. نزول از نظر استقبال مخاطب غیرحرفه‌ای مثلا جشنواره فجر، یعنی پایین آمدن کیفیت آثار به این کم‌فروغی خیلی کمک کرد.

الان در کشورهای دیگر یا در آمریکا که سلطان سینماست، آنجا هم اینترنت هست، اینترنت‌شان هم فیلتر نیست. فیلترشکن هم نباید بخرند اما سینما هست. چیزی که هست اینکه سینما شکل عوض کرده و کمتر در سالن سینماست و فیلم‌ها بیشتر در پلتفرم‌ها مثل نتفلیکس، اپل و اچ‌بی‌او، آمازون و... هستند. اینها هم فیلم و هم سریال می‌سازند و ما منتظریم فیلم‌ها بیایند. سالن سینما قاعدتا کم شده، چون دسترسی مردم به تصاویر به‌شدت افزایش یافته. من در خانه‌ام می‌توانم هر پرده یا پروژکتوری که می‌خواهم داشته باشم.

سیستم صوتی هم که تقویت شده.

بله. این هم که بد نیست، چون قبلا ما محدود بودیم و حتما باید داخل یکی از سالن‌های اکران فیلم مورد نظر که برای ما تعیین می‌شد، یک فیلم را می‌دیدیم اما الان داخل خانه با هر کیفیتی که دوست داریم می‌بینیم. این نباید باعث نزول فیلم شود و اتفاقا باید باعث رشد فیلم‌ها شود.

باید کیفیت را افزایش دهد.

از طرف دیگر؛ کیفیت به خاطر سانسور افت می‌کند.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

یعنی فقط سانسور است؟ این را رد نمی‌کنم اما سوال دارم.

سانسور خلاقیت را از بین می‌برد. الان شما هر سریالی را که به ساترا بدهید، اول رد می‌کنند و بعد تصویب می‌شود.

اتفاقا این را آقای تبریزی هم می‌گفت.

پدر خدابیامرزم وقتی از او پول می‌خواستیم. می‌گفت ندارم، چقدر می‌خواهی؟ می‌گفتیم چرا پس می‌گویی ندارم. می‌گفت چون من در بازار هستم و در بازار نباید داشته باشی. الان هم همین‌طوری است. وقتی قرار است فیلم بسازیم، وزارت ارشاد باید زیر بال ما را بگیرد که بهتر بسازیم، نه اینکه بدتر یا کمتر بسازیم. کل دستگاه‌های نظارتی کشور ما از جمله وزارت ارشاد، بازدارنده هستند، نه کمک‌کننده.

این خیلی مهم است.

درصورتی که هستند که کمک کنند.

نه اینکه سد باشند.

بله. من تمام بدی‌ها دهه ۶۰ را قبول دارم اما در این دهه کیارستمی بیرون آمد. این آدم مفت نیامد. به او کمک شد تا بتواند کیارستمی بشود. به مخملباف، مهرجویی، تقوایی یا دیگران کمک شد.

به حاتمی‌کیا، عیاری، ملاقلی‌پور، خانم بنی‌اعتماد و...

بله، کمک‌های مالی و غیرمالی شد که بتوانند فیلم بسازند. به نظر شما به چند کارگردان مهم سینما در همین سال‌ها کمک شده که فیلم بسازند؟

من سراغ ندارم.

الان آقای حاتمی‌کیا درگیر ساخت یک سریال هستند. آقای میرباقری هم سریال می‌سازد. کارهایش هم خیلی طول می‌کشند، وقتی می‌بینیم بسیار زیبا هستند و خوش‌مان می‌آید. این آدم فیلم هم می‌ساخت اما الان دیگر نمی‌سازد.

هم شما و هم من هم می‌دانیم که آقای میرکریمی هم فیلم «نگهبان شب» را با چه مصیبتی ساخت!

الان من می‌گویم وزارت ارشاد عزیز کدام‌یک از کارگردان‌های مهم سینمای ما را دعوت یا تشویق کردی که بیایند فیلم بسازند. شما فقط انتخاب کردی این و آن نسازد، پس چه کسی ته آن باقی می‌ماند؟ یک سری فیلمساز جوان. در دوره آقای احمدی‌نژاد جلوی کار برخی گرفته شد که کار فیلمسازان جوان رونق بگیرد. همان فیلمسازان جوان ۱۶ سال بعد، یعنی الان اجازه کار ندارند. این فیلمساز که دیگر زاییده و پرورش داده‌شده جمهوری اسلامی است، چرا باید ممنوع‌الکار باشد؟ این همه کارگردان دیگر هم هستند که فیلم‌هایی ساخته‌اند که نیش‌دار هم نبوده، چرا اینها را دعوت نمی‌کنید فیلم بسازند؟ اینها که دیگر برادری‌شان را ثابت کرده‌اند. من منظورم این است افت کیفیتی که به وجود می‌آید به این مربوط است که به فلان کارگردان می‌گویند بیا این فیلم را بساز، آنهای دیگر را نساختی هم نساختی! الان سریال‌هایی هستند که هر کسی بسازد، بودجه نامحدود می‌گیرد. چرا؟ چرا باید آن بودجه در دست هر کسی قرار گیرد. این بودجه باید دست کسی قرار گیرد که خوب می‌سازد.

هر بازیگری یک پنجره‌ای به سوی بازیگری دارد. از پنجره نگاه شما وضعیت بازیگری در سینما چگونه است؟ به نظر شما رو به نزول یا اوج یا در یک مسیر خطی هستیم؟ آیا با پدیده‌های بازیگری در میان آقایان و خانم‌ها مواجه هستیم یا نه؟

زمان آقای خاتمی راجع‌به افت کیفیت بازیگری مقاله‌ای نوشتم، اسمش را هم یادم نیست، آن را به هوشنگ گلمکانی و عباس یاری دادم و سرمقاله مجله فیلم شد. در آن توضیح می‌دادم که بازیگر چگونه در یک کشور پرورش می‌یابد. در هر کشوری بازیگر یا حتی طراح صحنه در گروه تئاتر رشد می‌کند. این فرد در دانشگاه هم رشد می‌یابد اما اگر در کنار این گروه‌های تئاتری نباشد، رشد خوبی نمی‌کند. در سینما یک نفر می‌تواند مثل خیلی از دوستان که سابقه تئاتری نداشتند و آمدند بازی کردند، بیاید و بازی کند، این یک نوع سینماست، چون برخی به خاطر چهره زیبا یا بدن متناسب یا صدای خوب‌شان می‌توانند برای مخاطب جذاب باشند اما همه اینها مدت دارند و مدت‌شان که تمام شود، طرف باید برود و شغل دیگری انجام دهد. من درباره این حرف نمی‌زنم. من دارم درباره بازیگر حرفه‌ای حرف می‌زنم؛ مثل آقای نصیریان، مرحوم رشیدی، انتظامی و... که از جوانی تا آخر عمرشان بازیگر بودند. اینها به خاطر فیزیک‌شان نبود که بازیگر بودند. اینها به خاطر ذهن و فنی که بلد بودند بازیگر بودند. این در گروه تئاتر خلق می‌شود، از آب و گل درمی‌آید و شکل می‌گیرد. آقای پرستویی در گروه آقای فراهانی و گروه‌های دیگر بوده و اگر دقت کنی، نوع بازیگری‌اش و سبک و سیاق آن همان است. مرحوم آتیلا پسیانی بازیگری‌اش سبک و سیاق داشت که به گروه تئاتری‌اش برمی‌گشت؛ حتی مرحوم فردین یا ملک‌مطیعی. من ابتدا با عنوان کسی که در سینما آبگوشت می‌خورد و دیزی می‌چرخاند، با اینها مصاحبه کردم. آقای فردین پشت صحنه تئاترهای نوشین در بچگی خوابش می‌برده. شما به کتاب ناصر و فردین نگاه بیندازید. خانه پدر مرحوم فردین پشت سنگلج پاتوق سیاه‌بازها بوده. این آدم الکی فردین نشده. ناصر ملک‌مطیعی خوره اولین مدرسه هنرپیشگی بوده و بعد در تمام جلسات روشنفکری، کافه‌ها و بحث‌ها بوده و تئاتر بازی کرده، پس الکی ملک‌مطیعی نشده. چند گرایش تئاتری قبل از انقلاب وجود داشت؛ مثل تئاتر سنگلج و اداره تئاتر، گروه‌های دانشگاهی، کارگاه نمایش، واحد نمایش تلویزیون و... همه بچه‌هایی که شما نگاه می‌کنید از یکی از این جاها آمده‌اند. در مقاله‌ای که در مجله فیلم چاپ شد، نوشته بودم بعد از انقلاب گروه‌های تئاتری پاشیده شدند و جایی برای پرورش بازیگر نبود. به همین دلیل آن دوره را اگر نگاه کنیم، اکثر بازیگران فیلم‌ها کسانی بودند که از این گروه‌ها به سینما و تلویزیون آمده بودند. بعد کم‌کم عوض شد و من مقاله‌ای نوشتم و گفتم که از اواخر دوره آقای خاتمی دوباره این گروه‌ها شکل گرفتند و رو آمدند و شروع به کار کردند. من گفتم الان درواقع طلوع دوباره بازیگری در ایران است که آن هم باز سرمقاله شد و امیدوار شدیم. الان با تمام کش‌وقوس‌ها گروه‌های بازیگری در ایران فراوان هستند و از این گروه‌ها افرادی رشد می‌کنند و بیرون می‌آیند.

یعنی شما امیدوار هستید؟

بله. به‌عنوان مثال نوید محمدزاده سال‌ها در گروه‌های تئاتری یا زیر دست آتیلا دویده و کار کرده تا نوید محمدزاده شده. پس یک چیزی دارد اما این آدم از وقتی که به سینما وارد شد، دیگر باید خودش تصمیم بگیرد که راهش را چطور انتخاب کند و به خودش مربوط است. من خودم با سریال «آپارتمان» معروف شدم. خدا اصغر هاشمی را حفظ کند. یک بار داشتم از میدان ولی‌عصر به سمت سینما بلوار می‌رفتم. ساعت دو، سه دبیرستان دخترانه‌ای تعطیل شده بود. داشتند می‌آمدند و تا من را دیدند جیغ زدند. من خیلی خوشحال شدم. خلاصه به جیغ آنها پاسخ‌های محبت‌آمیزی دادم و رفتم. داشتم می‌رفتم گفتم آقا رضا برایت جیغ زدند، از الان به بعد می‌خواهی همچنان برایت جیغ بزنند. اگر می‌خواهی همچنان این طور باشد، از این به بعد باید کاری را ادامه دهی که آنها می‌خواهند وگرنه برایت جیغ نمی‌زنند. بعد یاد قصه اولیس افتادم که از هفت خان رد می‌شد. یکی از خان‌هایش جزیره پریان اغواگر است که ملوان‌ها و ناخدایان را به دریا می‌کشد و آنها را می‌کشد. اولیس به آنجا که می‌رسد، به ملوانانش دستور می‌دهد که من را به دکل کشتی ببندید، هر چقدر هم داد و بیداد کردم بازم نکنید. از این جزیره که رد شدیم من را باز کنید. در این فاصله تعدادی از ملوانان می‌میرند و عده‌ای که در کشتی شکسته مانده بودند او را آن طرف بازش می‌کنند. من به خودم گفتم اگر می‌خواهی راهی را بروی که برایت جیغ بزنند، خب راه باز است، برو اما اگر می‌خواهی راه خودت را بروی، باید بگویی به دکل کشتی تو را ببندند.

باید راه باز کنی.

در این راه ملوانان را از دست خواهی داد و کشتی‌ات هم شکسته خواهد شد و زخمی هم می‌شوی اما رد می‌شوی. تصمیم گرفتم که آن راه را انتخاب کنم. الان تقریبا تمام بازیگرانی که هستند، خوبند و در یک گروه تئاتری هم بوده‌اند. گاهی از من می‌پرسند کدام‌یک از همه بهتر است؟ می‌گویم آن کسی که سر جای خودش می‌رود. او درجه یک می‌شود اما وقتی وارد یک لاین دیگر می‌شود، خراب می‌شود. من مواظب بودم وارد یک لاین دیگر نشوم، چون به هرحال کلی فیلم به آدم پیشنهاد می‌شود. مرحوم ایرج قادری یک سناریو به من داد که بخوانم. به ایشان گفتم من شنیده بودم شما سناریو به کسی نمی‌دهید، قصه را تعریف می‌کنید و به آن فرد می‌گویید بیاید. گفت بله. گفتم پس چرا به من سناریو داده‌اید؟ گفت من فیلم آژانس شیشه‌ای را که دیدم، فهمیدم تو از آنهایی نیستی که بخواهی نقش خودت را زیاد کنی. همان که هست را خوب کار می‌کنی. بعد که سناریو را خواندم، گفتم من برای این نقش مناسب نیستم. گفت من می‌گویم هستی. گفتم شما یک بخش را می‌گویید، من هم یک بخش را. من برای شما احترام قائلم اما فکر نمی‌کنید اگر فلانی و فلانی بازی کنند، بهتر باشد؟ کمی فکر کرد و گفت بله. راه من معلوم بود. راه دیگران هم معلوم است. رنگارنگی‌ای که خداوند آفریده در سینما هم باید باشد. همه رنگی باید در سینما باشد. بازیگرانی که آمده‌اند من به‌شدت به آینده امیدوارم. چون گروه‌های تئاتری در حال کار هستند. در گروه‌های تئاتری بازیگر پشت بازیگر دارد پرورش پیدا می‌کند. البته یک ایراد هم هست. آماری دارم که مربوط به چند سال پیش است اما طبق آن سالی هزار و خرده‌ای نفر فارغ‌التحصیل رشته تئاتر داریم اما آیا این مملکت گنجایش اینها را دارد؟ ندارد! و مستقیما وارد لشکر بیکاران می‌شوند. آیا این مملکت نقشه‌ای برای اینها دارد؟ ندارد! در رشته سینما هم همین‌طور. اکثر فارغ‌التحصیلان رشته گرافیک و تمام رشته‌های هنری هم وارد لشکر بیکاران می‌شوند. من بارها در وزارتخانه‌ها و ارگان‌ها گفته‌ام مگر شما در سال چقدر خرج تبلیغات دارید؟ گفتم این تبلیغات را فقط یا بیلبورد می‌زنید یا نشریه داخلی چاپ می‌کنید. آن زمان به آقای هاشمی که وزیر بهداشت بود، گفتم چرا مثل زمان قدیم که آمریکا در ایران کار می‌کرد، تبلیغات انجام نمی‌دهید؟ آمریکا در ایران طبق اصل ۴ یک وانت و یک پروژکتور و یک پرده سینما به روستاها می‌فرستاد و کلی فیلم در آنجاها نمایش داده می‌شد. روستاها فرهنگی پیدا می‌کردند که او دوست داشت. گفتم شما چرا الان این کار را نمی‌کنید؟

مثل کاری که جهاد سازندگی سال ۵۸ و ۵۹ در شهرستان‌ها می‌کرد.

احسنت. من خودم هم بودم. ۱۵ وانت چقدر خرج دارد؟ شما اینها را بیاورید، من هم بچه‌های دانشجویی که در لشکر بیکاران هستند را می‌آورم و به آنها آموزش می‌دهم که فلان تئاتر را به این شکل برای آنها اجرا کنید و ضمنا کنارش یک فیلم هم با آن پروژکتور پخش کنند. هم آنها خوشحال می‌شوند و یک روز یا شب شاد را می‌گذرانند و هم اینکه اینها سر کار می‌روند و شما هم تبلیغت را کرده‌ای. این سه سر برد است. گفتند بله، درست است اما این کار دوام نیاورد. من به نیروی انتظامی هم همین را گفتم.

چه ایده خوبی بود.

هنوز هم خوب است. می‌شود اینها را آموزش داد و با عنوان نمایش‌های دوره‌گرد به روستاها فرستاد. هم سر کار هستند، هم به نفع شماست و هم به نفع روستاها و فرهنگ. اصلا هرچه دوست داری بگو، بگویند. گفتم مگر در بیلبورد شما چه می‌گویید؟ خب همین را بگویید بروند اجرا کنند.

این همه دستگاه و وزارتخانه با این همه بودجه وجود دارد.

مگر وزارت بازرگانی، راه و صنعت نمی‌خواهند تبلیغ کنند؟ خب بیایند و ارزان و خوب به این روش تبلیغ کنند. بیشتر از آن بیلبورد هم در ذهن تماشاگر رسوخ می‌کند. این هم راهی که من به‌عنوان کسی که دغدغه تئاتر دارم، نشان دادم اما چه کسی استقبال می‌کند؟ اتفاقا وزارت ارشاد باید از من دعوت کند و من را با ارگان‌ها، سازمان‌ها، هیات دولت، مجلس و اینها روبه‌رو کند تا برایشان این ایده را توضیح دهم و در ازای آن بودجه بگیرم. این یکی از راه‌هایی است که بیکاری رفع می‌شود و برد-برد هم هست. خرج زیادی هم ندارد.

بله به‌هرحال بودجه‌ای برای تبلیغات اختصاص می‌دهند.

کلی از این طرح‌ها هست. من خودم یکی از افراد دغدغه‌مند سینما هستم. برای کلی کار طرح داشتم و حتی برای ورزش هم طرح دادم. به من و تعدادی معمارها خبر رسید که بر غربی همین استادیوم امجدیه که الان شده شهید شیرودی، می‌خواهد تجاری شود. اگر یک قسمت تجاری شود، کم‌کم بقیه قسمت‌ها هم خورده می‌شوند. ما با کمک میراث فرهنگی و خانم ترانه یلدا و تعدادی از معمارها به سرعت آنجا را جزء میراث کردیم و حالا دیگر نمی‌توانند به آن کلنگ بزنند مگر اینکه کاری ورزشی باشد. من به‌عنوان یک شهروند دلم برای آنجا سوخته یا دلم برای سینماهایمان می‌سوزد. همین طرح که شهرداری اجازه دهد مکان‌های تجاری به صورت رایگان یک طبقه‌شان را سینما بسازند، سال‌ها پیش در جلساتی که ما در فارابی برگزار می‌کردیم، مطرح شد اما سال‌ها بعد اجرا شد و این خیلی خوب است.

سوالی از آقای پرویز پرستویی پرسیدم که از شما هم می‌پرسم. کدام‌یک از کارهایی که انجام دادید، به‌عنوان یک بازیگر شما را تخلیه کرد؟

سخت‌ترین فیلمی که من بازی کردم، «یک بوس کوچولو» بود.

برای جناب بهمن فرمان‌آرا.

علتش هم این بود که من قرار بود کنار آقای مشایخی پیرمردی را بازی کنم که سنش از ایشان بیشتر است، اما ظاهرش شادتر است. به آقای فرمان‌آرا گفتم چه کسی این را قبول می‌کند؟ چون اولا در سینما آقای مشایخی را دوست دارند. ایشان راه برود، آدم خوشش می‌آید. دوم اینکه ایشان از جوانی نقش پیر بازی کرده و الان هم سن و سالی دارد و همچنان هم خوش چهره و خوب است؛ حالا چه کسی باور می‌کند من از ایشان بزرگترم؟! آقای فرمان‌آرا گفتند من به این کارها کاری ندارم. تو بازیگری و باید نقشت را قبول کنی. گفتم من هر نقشی را قبول نمی‌کنم، گفتند تو باید این نقش را قبول کنی. بعد کرمی به جانم افتاد که رضا تو فرار نمی‌کردی، بلکه بدون اینکه بدانی عمق استخر چقدر است، در استخر شیرجه می‌زدی!

گل و لایی دارد یا ندارد!

بله، گفتم تو می‌زدی و می‌رفتی. اینجا چرا محافظه‌کار شدی؟! بعد کلی روی خودم و بدنم و نوع حرف زدنم کار کردم اما باور نداشتم که این اتفاق می‌افتد. در یکی از شهرهای لرستان برای فیلمی با دوستانم بودم که آقای فرمان‌آرا زنگ زدند و گفتند من الان مونتاژشده کار را دیدم و کار قشنگ درآمده و این چند نفری هم که دیده‌اند، گفتند درآمده. من آنجا جیغ زدم و به هوا پریدم. اینهایی که نشسته بودند، گفتند چه شده؟ گفتم حقیقتش بچه شدم. برای اینکه یک چیزی که فکر نمی‌کردم بشود، شد. آن سخت‌ترین کارم بود.

امیدوارم اگر برایتان تجربه شیرینی بوده باز هم تکرار شود.

امیدوارم. یک دلیل اینکه تصمیم گرفتم نقش تکراری بازی نکنم، یک دلیلش این بوده که یک تجربه جدید یک لذت جدید است.

درواقع به تعبیری یک میلاد جدید است، چون ما در زندگی طبیعی‌مان هم با میلادها و مرگ‌های اصغر و کوچک مواجه هستیم.

اصغر فرهادی گفت دیگر در ایران فیلم نمی‌سازد فیلم‌های داخلی او بهتر است یا خارجی؟

ضد قهرمان

میلاد جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

اصغر فرهادی با لحنی تلویحی می‌گوید در زمان حکومت پهلوی هیچ سانسور و سرکوبی علیه هنرمندان و خصوصا سینماگران ایرانی وجود نداشته و البته شاید منظورش این است که ممیزی شدید علیه فیلم «جنوب شهر» که اولین اثر روشنفکری در سینمای ایران بود و باعث شد حتی کارگردان آن حاضر نباشد دیگر نامش در پای فیلم بخورد یا خفقان شدید علیه جریان موج نو که سال ۵۳ نفس آن را بند آورد و حرکتش را متوقف کرد مهم نیست؛ چون در آن نظام سیاسی، از لحاظ نمایش مسائل غیراخلاقی و بی‌بندوباری‌ها آزادی وجود داشت و آزادی همین است نه آزادی در بیان مسائل مهم سیاسی و اجتماعی. به علاوه او باز به صورت تلویحی می‌گوید سینمایی که من و طیف متبوعم در آن بر صدر ننشسته باشیم، حتی اگر سقف آسمان را هم بشکافد ما می‌گوییم رو به خشکی و زوال گذاشته است و به درد نمی‌خورد. او که درحال حاضر مشغول تدارک مقدمات ساخت فیلم جدیدش در آمریکاست، در گفت‌وگوی اخیرش با روزنامه فرانسوی لوموند اعلام کرد به دلیل محدودیت‌هایی موجود، دیگر در سینمای ایران فیلم نخواهد ساخت. تمام کسانی که به سینمای فرهادی علاقه‌ای داشتند یا همچنان دارند، اثر محبوب‌شان در کارنامه او یکی از این چهار فیلم است: «شهر زیبا»، «چهارشنبه‌سوری»، «درباره الی» و یا «جدایی نادر از سیمین». همه این فیلم‌ها در ایران ساخته شدند و فیلم‌های بعدی فرهادی که خارج از کشور ساخته شدند یا با سرمایه‌گذاری یک تهیه‌کننده خارجی در ایران جلوی دوربین رفتند، روی هم به اندازه یکی از آن چهار اثر محبوبیت ندارند. اعلام چنین وداعی از جانب فرهادی وقتی می‌توانست شوک‌آور باشد که او در خارج از کشور فیلم نساخته بود و امکان مقایسه آثاری که در داخل کشور تولید کرده را با آثار خارجی‌اش فراهم نمی‌کرد. یک نکته دیگر هم این است که او هرگز نتوانست به سطحی از کیفیت در تولید آثارش برگردد که آخرین بار با «جدایی نادر از سیمین» به آن دست پیدا کرده بود. به عبارتی بعد از فیلم «گذشته» کنجکاوی‌ها در مورد کار جدید اصغر فرهادی، فیلم به فیلم کمتر شد و آوازه و محبوبیت او به تدریج رو به خشکی و زوال گذاشت و حالا خبر قهر این فیلمساز با سینمای ایران حتی به اندازه نیامدن سروش صحت به برنامه «کتاب‌باز» یا پخش نشدن ربنای شجریان از تلویزیون در ماه رمضان برای توده مخاطبان مهم نیست و این یعنی تمام شدن ایده و جذابیت یک هنرمند. چیزی که تراژیک و تلخ است اما ربطی به سانسور و سرکوب ندارد و فرهادی حالا تلاش می‌کند خشک شدن چشمه خلاقیتش را به عنوان مبارزه سیاسی بفروشد. این اتفاقی است که در یکی دو سال اخیر از جانب سینماگرانی که به نوعی تمام شده‌اند یا دوره اوج شکوه‌شان گذشته است، فراوان دیده‌ایم.

اصغر فرهادی از سانسور به عنوان عامل خشکاننده خلاقیت حرف زده و گفته است: «همواره سانسور را واقعیتی منحوس دانسته‌ام. البته، می‌توان کوشید با تمهیدات یا ابداع شیوه‌هایی از بیان، سانسور را دور زد؛ اما در نهایت سانسور خلاقیت را می‌خشکاند و همه مجاری هنر را مسدود می‌سازد.»

این حرف درستی است. همان‌طور که سانسور توانست در دوره پهلوی خلاقیت فیلمسازان روشنفکر را بخشکاند و هم در ابتدای راه جلوی کار فرخ غفاری را گرفت و باعث شد او از فیلم «جنوب شهر» به فیلم «عروس کدومه؟» برسد و هم جریان موج نو را در سال ۵۳ متوقف کرد؛ اما آیا وقتی فرهادی فیلم‌هایی مثل «شهر زیبا»، «چهارشنبه‌سوری»، «درباره الی» و «جدایی نادر از سیمین» را می‌ساخت، سانسور نبود و وقتی «گذشته» و «همه می‌دانند» را می‌ساخت، سانسور جلویش را گرفت که کیفیت این دو مورد اخیر تا این اندازه پایین‌تر آمد؟ این حرف کلی و درستی است که سانسور برای خلاقیت یک هنرمند می‌تواند مرگبار باشد اما ربطی به افول کیفیت آثار فرهادی ندارد.

فرهادی در ادامه با گلایه از وجود سانسور در سینمای ایران می‌گوید: «بیش از ۴۰ سال است که هنرمندان ایران با وجود سرکوب و سانسور آثار خود را می‌آفرینند.»

به عبارتی اصغر فرهادی قدمت آنچه را که سانسور و سرکوب می‌خواند، بیش از چهار دهه نمی‌داند و به وجود چنین مشخصه‌ای در دوره پهلوی قائل نیست. این شگفت‌آور است که یک نفر با نویسندگی و خوانندگی در صدا و سیمای جمهوری اسلامی کارش را آغاز کند، اولین حضور حرفه‌ای‌اش در سینما با نویسندگی برای ابراهیم حاتمی‌کیا باشد و سال‌ها بعد وقتی گروه فشار براندازان خارج‌نشین با لابی‌های سیاسی غربی یا همان صاحبان جشنواره‌های محبوب فرهادی رفت و آمد پیدا کردند، فرهادی برای به دست آوردن دل این جماعت، چنین کاسب‌کارانه به تطهیر رفتار ساواک با هنرمندان در دوران پهلوی بپردازد. این در حالی است که فرهادی خودش را متعلق به جریان روشنفکری سینمای ایران می‌داند و ساواک فقط و فقط برای جریان روشنفکری بود که مشکل می‌ساخت و راه را برای کسانی که سینمای عامه‌پسند را حتی از مرز پورنوگرافی هم عبور می‌دادند، کاملا باز گذاشته بود. او چند جمله بعد، دغدغه اصلی‌اش از بیان چنین حرف‌هایی را در چیزی که اخیرا به تپق فرویدی معروف شده ناخواسته بروز می‌دهد و می‌گوید: «از یک سال گذشته تولید آثار در ایران به ویژه در عرصه سینما روی به خشکی و زوال گذاشته است.»

اشاره به عبارت «یک سال اخیر» در این جملات فرهادی، کاملا آنچه را که در دلش می‌گذرد برملا می‌کند؛ چون در این یک سال سختگیری جدیدی در مورد سینما اعمال نشده و تنها اتفاقی که افتاده، ورود نسل جدیدی از فیلمسازان ایرانی به عرصه است. اصغر فرهادی خودش کسی است که پس از اتفاقات سال ۸۸ و ۸۹ فیلم جدایی نادر از سیمین را ساخت و حتی فرم جشنواره فجر را پر کرد و در بخش مسابقه آن که با ریاست جواد شمقدری بر سازمان سینمایی همزمان بود، شرکت کرد اما حالا طور دیگری رفتار می‌کند، چون دیگر نمی‌تواند مثل آن دوره بدرخشد و می‌داند که سینما در قبضه گفتمانی نیست که حامی او باشد.

باید پرسید در یک سال گذشته دقیقا چه اتفاقی در سینمای ایران افتاده جز اینکه طیف متبوع اصغر فرهادی دیگر میدان‌دار اصلی صحنه نیستند؟ نه تنها انگیزه اصغر فرهادی، بلکه انگیزه بسیاری از کسانی که در یکی دو سال گذشته هجمه‌هایی بی‌محابا به کلیت ساختارها روا داشته‌اند، جوشاندن سر سگ در دیگی است که برای خودشان نمی‌جوشد.

شاید آنها اگر تمام شدن تلخ خودشان را به عنوان قهر یا مبارزه سیاسی بفروشند مقداری به دل‌شان تشفی بدهد و باز هم مدتی آنها را سوژه رسانه‌ها کند، اما این پرنده از یک جوی آب هم به آسانی نمی‌پرد و راهبردی بادوام نیست. قبلا سرنوشت کسانی که به دلیل وجود همین انگیزه‌ها، گذاشتند از ایران رفتند و تلاش کردند تئاتری به اسم «خانه امن» را در چند شهر اروپایی و آمریکایی روی صحنه ببرند، دیدیم. اجرای آنها متوقف شد؛ به این دلیل که کسی بلیت‌هایشان را نخریده بود و این بزرگ‌ترین شکست و سرخوردگی را برای کسانی به بار آورد که روزگاری در ایران ستاره‌های بازیگری بودند و حالا فکر می‌کردند با سر رسیدن دوره افول‌شان، می‌توانند دوره جدیدی را در فضای لیدری سیاسی آغاز کنند.

اصغر فرهادی در ادامه به لوموند می‌گوید: «با توجه به محدودیت‌هایی که در زمینه حجاب در سینمای ایران وجود دارد، دیگر در کشورم فیلم نخواهم ساخت.»

او این حرف را پس از آن می‌زند که هفت فیلم در داخل ایران ساخته و محدودیت حجاب را هم رعایت کرده است. فیلم‌هایی که با آنها دو بار جایزه اسکار و چندین بار جوایزی از کن و برلیناله دریافت کرده بود. آیا اگر اصغر فرهادی امیدی داشت که همچنان با فیلم ساختن در ایران بتواند موفقیت فیلم‌هایی مثل «درباره الی» یا «جدایی نادر از سیمین» را تکرار کند، باز هم محدودیت حجاب را بهانه می‌کرد و می‌گفت دیگر در کشورم فیلم نخواهم ساخت؟ او می‌داند که دیگر به آن روزگار باز نخواهد گشت و به همین دلیل ترک کردن صحنه‌ای که دیگر نمی‌تواند در آن قهرمان باشد را به عنوان مبارزه سیاسی می‌فروشد.

او در ادامه حرف‌های دیگری می‌زند راجع‌به اینکه نسل جدید بسیار امیدوار است چون آگاهی بی‌مانندی از تاریخ ایران دارد و می‌داند چه می‌خواهد، در حالی که نسل پیشین (یعنی آنها که انقلاب کردند) نمی‌دانستند چه می‌خواهند. بدون شک کسانی که اصغر فرهادی در اینجا بهشان اشاره می‌کند، آنهایی نیستند که مثلا سرود سلام فرمانده می‌خوانند، بلکه نگاه او معطوف به سرسخت‌ترین معترضان است و احتمالا حباب پهلوی دوستان پرسروصدا، جلوی چشم فرهادی را گرفته که اینها را تمام افراد نسل جدید یا اکثریت آنها می‌پندارد. اما به هر حال اگر منظور فرهادی وقتی می‌گوید «آگاهی از تاریخ ایران»، چیزی است که در جماعت لمپن‌های سلطنت طلب دیده می‌شود دیگر باید به دلالت تمام واژه‌های جهان بر معنای سابق‌شان تردید کرد. مثال‌ها درباره بی‌عقلی و بی‌ادبی این جماعت به قدری زیاد است که پرداختن بهشان حشو به نظر می‌رسد اما اصغر فرهادی آنها را نه‌تنها آگاه‌تر و مطلع‌تر می‌داند، بلکه به کل نسل نوی جامعه ایران تعمیم می‌دهد.